

خازن و دیوان شعرش

در سال ۱۳۴۸ خورشیدی به هنگام بازسازی بخش هایی از حرم امام رضا (ع) از جدار یکی از گنبد ها مقدار زیادی کتاب در داخل کیسه هایی از هم پلاسیده به دست آمد که برای تاریخ و ادب ایران و به ویژه آستان قدس رضوی غنیمتی شایان توجه بود . پس از آن که این کتاب ها و اوراق پراکنده و از هم گسیخته سر و سامانی پیدا کرد نزدیک به دوهزار کتاب و قرآن و جزوه و سی پاره شناسایی شد با مقدار قابل توجهی اوراق پریشان و پراکنده و فاقد هویت که البته هر برگ آن هم می توانست سندی در شناخت فرهنگ بارور اسلامی به شمار آید. جدید ترین تاریخ های وقف و کتابتی که بر پشت برخی از این کتب و اوراق جابه جا دیده می شد همه به پیش از سده نهم هجری باز می گشت و این گمان را در ذهن تقویت می کرد که این قرآن ها و کتب و اوراق همزمان با حمله اوزبک ها به خراسان در سال ۹۱۵ هجری برای در امان ماندن از آسیب دهر در این مکان محفوظ انبار شده است تا پس از فرو کش کردن تلاطم اوضاع به جایگاه اصلی خود یعنی مخازن کتابخانه حضرت منتقل شود، که به دلایلی این کار صورت نمی گیرد و بسته ها در داخل اتاقک تا روزگار ما از بسیاری از گزندها محفوظ می ماند هر چند گزندهای دیگری البته به آن می رسد. سخن از اهمیت این گنجینه نفیس و ذخائری که که از این طریق بر مجموعه فرهنگی ایران افزوده شد، می ماند به وقتی و مجال دیگری، هر چند که همان سال ها نیز گوشه و کنار چیزهایی در این خصوص درد مطبوعات نوشته شد (گلچین معانی، رجایی) و موضوع تا حدی بر سر زبان ها افتاد. همین قدر بگویم که شادروان دکتر احمد علی رجایی، که طنین سخن گرمش در فضای جلسات نخستین گردهم آیی های انجمن استادان زبان و ادب فارسی هنوز به گوش می رسد با شور و شوق فراوان هم در معرفی آن مجموعه کوشید و هم برخی از نفایس آن را با همت و علاقه ای که داشت منتشر کرد، که از آن میان هم می توانم به انتشار ترجمه آهنگین و کهنی از قرآن مجید اشاره کنم که با عنوان پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در بنیاد فرهنگ ایران آن روز به چاپ رسید. (تهران ۱۳۵۳) من هم که در آن سال ها در کار تفکیک قرآن ها با رجایی هم کاری می کردم توفیق یافتم ترجمه دیگری از قرآن مجید متعلق به این مجموعه را ایضا در بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۵۵) با عنوان گزاره ای از بخشی از قرآن کریم (تفسیر شنقشی) به چاپ برسانم که از لحاظ داشتن مختصات گویشی ممتاز و بی نظیر بود.

در این مجال سخن از نسخه دیگری است از غنائم این مجموعه که گوشه ای دیگر از تاریخ و فرهنگ نامبردار ایرانی را روشن می کند. از بخت نیک این نسخه عبارت از دیوان شعری است به زبان عربی که یک شاعر با ذوق و ایران دوست اصفهانی به نام ابو محمد عبدالله بن احمد الخازن الاصبهانی در سده چهارم هجری سروده و به گواهی عبارات پایانی (ترقیمه) نسخه به شرح زیر، مردی به نام ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان در رمضان سال ۴۸۱ هجری برای خودش تحریر کرده است.

تم شعر عبدالله الخازن بحمد [۱] الله و توفيقه. کتبه ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان (یک کلمه نا خوانا) لئسه، فی شهر الله المبارک سنه احدی و ثمانین و اربعمائه و صلی الله علی نبیه محمد و آله اجمعین.

از عبارت «لنفسه» بر می آید که نسخه گلچینی از اشعار خازن می تواند باشد و نه تمام آن. قرائن دیگری هم این حدس را تأیید می کند از جمله آن که در برخی از کتابها مانند یتیمه الدهر ثعالبی قصاید و اشعار دیگری به نام خازن ثبت شده که در این مجموعه دیده نمی شود. پیش از آن که به معرفی نسخه و مندرجات اشعار آن پردازیم لازم است بدانیم این ابو محمد عبدالله بن احمد الخازن کیست.

مفصل ترین ذکری که از وی به نظر رسید در کتاب یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر بود (صص ۳۷۹/۳-۳۹۴) یعنی در «باب الخامس فی محاسن اشعار اهل العصر من اصبهان» که از محاسن شعر شاعران اصفهان یاد می کند به یاد کرد شعر محمد بن عبدالله بن احمد الخازن نیز می پردازد و بدون این که به جزئیات شرح احوال وی اشاره ای بکند او را از اعیان افاضل صفهان و ستارگان بی همتای شعر و ادب این شهر می شمارد و می افزاید که از دروغ زنان بر صاحب بن عباد است که در آغاز جوانی به خدمت وی در آمد و به واسطه سابقه خدمت سرپرستی کتابخانه وی را بر عهده گرفت و در سلک ندیمان خاصه او در آمد و به این وسیله توانست از پرتو آداب او بهره ها گیرد. صاحب کار او را می ستود و خطاهای اندک و بسیاری را که از او سر می زد به عنوان لغزش های جوانی بر او می بخشید. اما بالاخره کار از حد گذشت و به تأدیب و عزل وی منتهی شد خازن در دستگاه صاحب مغضوب واقع شد و به ناگزیر چند سالی در بلاد عراق و شام و حجاز به گشت و گذار پرداخت، تا این که مجددا در جرجان به حضرت وی پیوست چنان که خود او طی نامه ای که به ابوبکر خوارزمی نوشته جزئیات امر را بیان کرده است. در این نامه شیوا و بلیغ او به خطاهای خود و کرامت صاحب اهتراف کرده و خواسته که از تقصیر وی درگذرد. این نامه که در صص ۳۷۹-۳۸۲ جلد سوم یتیمه الدهر نقل

شده نامه ای است منشیانه دارای بلاغت و فصاحت رایج نزد منشیان آن روز که ثعالبی آن را به جزالت و حلاوت و حسن تصرف و لطائف صنعت ستوده و شعر او را نیز جاری مجرای سحر و بی نیاز از توصیف و تعریف دانسته است. (ص ۳۸۲)

از میان اشعار وی ثعالبی این ابیات را به عنوان گزیده ترین ها آورده است:

لا يحسن الشعر مالم يسترق له

حر الكلام و تستخدم له الفكر

انظر تجد صور الأشعار واحده

و انما لمعان تعشق الصور

و القدمون من الابداع قد كثروا

و هم قليلون ان عدوا ان حصروا

قوم لو انهم ارتاضوا لما قرضوا

او انهم شعروا بالنقص ما شعروا

ثعالبی ذکر می کند که ابوبکر خوارزمی اشعاری از آن ابو محمد بر من خواند و نسخه ای از دو قصیده وی که در کتاب الصادر خود آورده به من هدیه داد و مرا بر مطالعه سایر اشعار وی بر انگیخت. من به دنبال شعر وی بودم که ابو عبدالله محمد بن حامد الحامدی در زمره هدایایی که از سرزمین خود به من ارزانی داشت مجموعه شعر وی را، که صاحب (ابن عباد) به وجه دلپذیری گرد آورده بود، برای من پیشکش آورد.

آن گاه پس از تمجید از شعر وی ابیات نغز پر مغزی از قصیده وی برای نمونه می آورد و چند جا از زیبایی و شادابی شعرش اظهار شگفتی می کند. از زمره این قصائد دو قصیده در اعتذار است در قافیه «ب» که مربوط می

شود به زمانی که صاحب بر وی خشم گرفته و او را از خود رانده بود. در مورد یکی از این قصاید ثعالبی

اعتراف می کند (۳/ ۳۸۵) که به نظر او اعتذاریات نابغه به نعمان و ابراهیم بن مهدی به مأمون و علی بن جهم

به متوکل بسیار زیباتر است. شماری از قصاید خازن در ستایش و تمجید از اقدامات صاحب بن عباد است که ثعالبی از این دسته از اشعار وی به «صاحبیه» یاد می کند.

نام خازن در دیگر کتب ادب عربی هم آمده و همه جا در زمره شاعران توانای اصفهان در روزگار خویش منظور شده است: صاحب قری الضیف (جلد ۳ ص ۳۵۰) در زمره معاریف رجال اصفهان و در کنار ابی القاسم بن ابی العلاء و ابی سعید رستمی و عبدان اصفهانی معروف به خوزی از وی نام برده و در صفحات ۱۸۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۵۹، ۲۷۳، ۲۷۷، و ۳۳۹ همین جلد به شعر وی استشهاد کرده است. در ص ۱۸۳ اشاره به قصیده ای دارد که خازن در آن نام ابن العمید و عبدالحمید کاتب را یک جا آورده (شاید در ارتباط با جمله معروف: بدئت الكتابه بابن العمید و ختمت بعبد الحمید) و در وصف بلاغت آن ها سروده است:

و تارک اولاً عبدالحمید بها

ابن العمید اخبراً فی ابی جاد

صاحب قری الضیف دو جا هم خازن را به سرقت از سفینه صاحب متهم کرده است: در جلد ۵ ص ۳۷ می گوید: « انشدنی ابو محمد الخازن ، قال من الفوائد التي سرقتها من سفینه صاحب...» و در ص ۵۴ همین جلد : «استملاه من ابی محمد الخازن و انه سرق من سفینه صاحب بنخطه...»

شگفت آن که صاحب قری الضیف خود نص متنی را ثعالبی در مورد خازن آورد بعینه و بدون ذکر نام در کتاب خویش (۳/۳۷۹ به بعد) آورده است.

در کتاب ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب ، نیز چندین مورد (از جمله ۱/۱۲۰ و ۳۲۳ و ۴۵۵ و ۵۳۴) و برای مضاف و منسوب های گوناگون ، به شعر خازن استشهاد شده است. چنان که در الايضاح فی علوم البلاغه (۱/۳۹۲) از قصیده ای که ابو محمد خازن در تهنیت صاحب بن عباد برای مولود دخترش گفته یاد شده است.

نام محمد خازن و توصیف سخن آوری او در لباب الالباب عوفی (ص ۱۲) در ضمن حکایتی در مورد صاحب بن عباد نیز آمده است. به این ترتیب که در مجلس صاحب گروهی از افاضل در حسن و قبح شعر بحث می کردند. «ابو محمد خازن ، که مقالید خزائن هنر در قبضه بیان او بود، با خود گفت : ما اگر از هر هنر نصیبی و

از هر علمی نصابی داریم و در هر کویی حجره ای و از هر تویی بویی حاصل کرده ایم، از نحو و لغت و تفسیر قرآن و مشکلات احادیث و دقائق امثال و غیر آن، اما این جمله فضائل و سیلت حصول اغراض ما نمی آید، قربت ملوک و وزرا و مقارنت صدور و کبرا ما را به واسطه ابیات آبدار و اشعار دلفریبی است که به هر وقتی بدیهه اتفاق می افتد یا به خاطر موانع حسبی مسامحت می نماید، راضی نباید شد که به یک بار رقم قبح بر چهره این شیوه کشند، زبان بر گشاد و گفت «الشعر احسن الاشياء لان الکذب لو امتزج بالشعر لغلب حسن الشعر علی قبح الکذب حتی قيل احسن الشعر امینه و اعذبه و اکذبه، گفت: شعر از همه چیزها بهتر است از بهر آن که دروغ با هر چیزی که بیامیزد زشتی دروغ رخسار آن معنی را بی فروغ کند، اما اگر مس کذب را با زر نظم امتزاجی دهند و در کوره قریحت زیرکان تابی یابد مس هم رنگ زر شود و حسن شعر بر قبح کذب راجح آید، پس اکسیری که مس دروغ را زر خالص لطیف گرداند او را چه قدح توان کرد؟ جمله حاضران انصاف دادند و به متانت این دلیل اعتراف نمودند.»

سعید نفیسی در تعلیقات این کتاب (ص ۵۷۳ و ۵۷۷) چیزی بر معلومات خواننده در مورد خازن نیفزوده و او را به یتیمه الدهر ارجاع داده است

در منابعی که تا کنون دیده ام سال ولادت و وفات خازن به نظر نرسید اما از آن جا که او منتسب به درگاه صاحب عباد (۳۲۶ - ۳۸۵ هـ ق) و ظاهراً از او جوان تر بوده است می توان گمان برد که ولادتش قاعدتاً در دهه های بیست یا سی سده چهارم اتفاق افتاده باشد. از آن جا که در دیوان وی قصیده ای با این عنوان موجود است «وله قصیده عملها فی نیروز سنه ست و ثمانین و ثلثمایه (۳۸۶)» توان دانست که بعد از مرگ صاحب و شاید تا سال های آخر سده چهارم هم زنده بوده است.

از مطالعه اجمالی این نسخه در خصوص مذهب خازن اشاره یا قرینه ای به نظر نرسید اما به مصداق الناس علی دین ملوکهم بعید به نظر می رسد که وی مذهبی جز مذهب مخدومان خود یعنی صاحب بن عماد و امرای دیلمی داشته باشد که اگر چنین می بود در اختلافات او با کافی الکفات صاحب بن عماد خودش را نشان می داد.

در مورد لقب خازن باید بیفزاییم که این کلمه در گذشته لقب شغلی بوده و بر کسانی که سمت سرپرستی امور خزانه و یا کتابخانه ای را بر عهده داشته اند اطلاق می شده است. بنا بر این در کتاب ها بسیار کسان باید به این لقب معروف باشند. چنان که فی المثل در کتاب *نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب* از عبدالملک بن سعید خازن و در جلد ۲ / ۱۰۳۶ همان کتاب از یحیی بن عبیدالله خازن ، در کتاب *الاغانی ابوالفرج اصفهانی* (۲۳ / ۲۳۱) از صالح الخازن ، و ج ۴ / ۵۸ از المعلی الخازن و در ج (۱ / ۹۵) کتاب *البیان و التبیین* جاحظ از الحافظ الخازن ، در خزانه الادب (۲ / ۳۴۹) از ابوالفضل الخازن ، و از ابوبکر الخازن و در کتاب *قری الضیف* (۴ / ۹۶) از ابوبکر محمد بن عثمان النیسابوری الخازن و در همان جلد ص ۱۶۶ از افتگین الخازن نیز یاد شده است. همچنین می دانیم که ابو علی مسکویه رازی هم به الخازن شهرت داشته است.

نسخه دیوان خازن

اما نسخه حاضر از *دیوان خازن* که به شماره عمومی ۱۱۹۶۹ جزو نفائس کتب کتابخانه مرکزی آستان قدس ثبت است، چنان که گذشت، از زمره هزاران نسخه و سی پاره ای است که در سال ۱۳۴۸ به هنگام بازسازی بخش هایی از حرم مطهر کشف و شناسایی شد. همان طور که در ترقیمه نسخه دیدیم ، شخصی به نام ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان آن را در رمضان سال ۴۸۱ برای خودش تحریر کرده است. روان شاد دکتر احمد علی رجایی بخارایی که در آن سال مدیر کل امور فرهنگی آستان قدس بوده در یادداشتی که اینک به مثابه شناسنامه کتاب بر روی برگ اول آن خودنمایی می کند ، نوشته است:

« دیوان شعر عبدالله بن احمد الخازن است که ابوالفتوح بن علی بن محمد بن المرزبان برای خودش در رمضان سال ۴۸۱ هجری نوشته است. بیشتر مدایح درباره فخرالدوله است و کافی الکفات ابوالقاسم و فرزند فخرالدوله. دیوان به حروف تهجی مرتب است و بسیار نسخه خوبی است از لحاظ قدمت.»

در کناره همین برگ با خط ثلث پخته و نزدیک به متن نوشته شده: «لابی جعفر بن محمد الطوسی» که شاید بتوان پنداشت نام دارنده نسخه در یک دوره خاص بوده است، که قطعاً نمی تواند شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی (م. ۴۶۰ هجری در بغداد) بوده باشد.

بیت آخر نسخه از قصیده ای در قافیه «ها» بی فاصله قبل از ترقیمه چنین است:

هوافتی لم ترعه جانبه لما انتضی کالحسام موساه

و ما استلاتت له عریکته و لا بوقاه بل بلقاه

نسخه با صفحات ۱۳ سطری تحریر یافته است با خط نسخ پخته که حروف منقوط اغلب فاقد نقطه است با اعراب هایی که گاهی که قرائت آن البته برای کسانی که در عربیت وقوفی داشته باشند چندان دشوار نیست.

از کسانی که نامشان به عنوان ممدوح در این دیوان دیده می شود غیر از کافی الکفات صاحب بن عباد که قصاید متعددی به او مربوط می شود ، می توان از فخر الدوله دیلمی (حکومت : ۳۶۶ تا ۳۸۷) ، که اغلب از او به عنوان شاهنشاه یاد شده ، امیر الامرا رستم بن فخر الدوله ، امیر ابو طالب بن فخرالدوله ، ابو منصور بن الحیان، استاد ابوالعباس الصبی و ... نام که اغلب از رجال بویه و معاصر وی بوده اند.

از زیبایی های این مجموعه کهنسال و نفیس وجود چندین قصیده در تهنیت نوروز و مهرگان و وصف چگونگی برگزاری این اعیاد ایرانی در دستگاه آل بویه است. به عنوان مثال در برگ ۱۳ این نسخه قصیده ای با عنوان « نیروزیه» به مطلع زیر موجود است:

علی ای حال کان فهو حیب

و فی ای شعب حل فهو قریب

و قصیده دیگری (برگ های ۳۵ تا ۳۷) در جشن نوروز سال ۳۸۶ با این عنوان و مطلع و له قصیده عملها فی نیروز سنه سته و ثمانین و ثلاثائه

بین ثریا موقفی فتأملی ثمر اعذری او عنفی

که طی آن ها به مراسم برگزاری نوروز و سنت های دیرینه ای که تا روزگار شاعر در مورد برگزاری این جشن باستانی باقی بوده اشاره رفته است. همچنین است چند قصیده در جشن مهرگان و از آن جمله یکی با عنوان «و له مهر جانیه فی الامیر فخر الدوله» که آغاز آن در برگ ۲۷ کتاب توجه را به خود جلب می کند. مطلع قصیده مذکور چنین است:

غرار (ناخوانا) یلوی السیف و القدرا

و نور وجهک یطوی الشمس و القمر

برگزاری مراسم اعیاد نوروز و مهرگان و نیز جشن سده در روزگار سلاطین آل بویه بسیار مورد توجه بوده و شاه و اعیان به تن خویش در این مراسم شرکت می کرده اند (الخوارزمی ، ۱۳۷۶: ۵۴) از آن جمله نوشته اند که فخر الدوله در این مجالس مشارکت می جسته اند. گذشته از سلاطین آل بویه که تمایلات شدید ایرانی و ضد خلافت داشتند (علی قلی محمودی بختیاری، ۱۳۴۹، ص ۳۵، هنر مردم، ش نودم؛ خوارزمی ، ۱۳۴۹، ص ۳۴) در دربار سلاطین غزنوی غیر ایرانی و دست نشانده دستگاه خلافت نیز این آیین ها گرامی داشته می شد و شاعران فارسی زبان مانند عنصری و فرخی قصاید غرابی در تهنیت نوروز و مهرگان داشته اند.

علاوه بر این، قصایدی در تهنیت مولود فرزندان ممدوح و از آن جمله دختر امیر الامرا ابو طالب بن فخر الدوله در برگ ۱۶ قابل ذکر است. گذشته از این برخی قصاید در این مجموعه دیده می شود که به وقایع تاریخی آن عصر از جمله فتح جرجان (برگ ۱۵) اشاره دراد که در مطالعات تاریخی می تواند مورد استفاده قرار گیرد. این نسخه، هم به دلیل قدمت و سلامت و هم به لحاظ محتوا بر سنت های دیرین مراسم نوروز و مهرگان در دربار دیالمه که پاسدار فرهنگ و سنن تاریخی و مروج روح ایرانی بودند می تواند حائز اهمیت و سزاوار تصحیح انتقادی باشد. اگر زبان آن فارسی می بود برگ زرینی از تاریخ فرهنگ و ادبیات اصفهان و حتی ایران به حساب می آمد در یغ که دیلمیان و بویهیان و زیاریان به ضرورت تاریخی و اقلیمی نمی توانستند مروج زبان و فرهنگ فارسی باشند و گرنه حساب دیگری در تاریخ و مدنیت ایرانی برایشان باز می شد. کاری که فی المثل هم زمان و یا حتی زودتر از آنان امیران ایران دوست سامانی در خراسان و ماوراء النهر به آسانی کردند و برای خود و مدنیت و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی خوش نامی و سرافرازی به ارمغان آوردند.

کتابنامه

ثعالبی، ابو منصور عبدالملک النیسابوری، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، بیروت ، دار الکتب العلمیه،

۱۹۸۳ / ۱۴۰۳

الخوارزمی ، محمد بن العباس، دیوان ابی بکر الخوارزمی، ۱۳۷۶ سنه و حقه اقدم له الدكتور حامد صدقی،
تهران ، الطبعه الاولی، دفتر نشر میراث مکتوب

عوفی، محمد ، لباب الالباب ، از روی چاپ اروپا با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل به کوشش
سعید نفیسی، تهران، کتاب فروشی و چاپخانه محمد علی علمی، ۱۳۳۵

موسوعه الشعر العربی، اینترنت

محمودی بختیاری ، علی قلی «نوروز» هنر و مردم، شماره نودم ، فروردین ۱۳۴۹، ص ۳۴

دکتر محمد جعفر یاحقی

دانشگاه فردوسی مشهد